٠٠١٣٦

6.

دار السلطنه تبریز

فی شهر رمضان ۱۳۳۰

نشانه ایست زما یادگار میماند
که عمر بگذرد و روزگار میماند

قانون فارسی

اثر خامه صدر ا

بجهة تعلیم اطفال مستلجانه تمت آرا میان تألیف
و صورت طبع گرفت
سنه ۱۳۳۰

۹۹۱۰۰

۹۵۱۰۰

قانون فارسی

هو

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط
ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ی ه

آ ا ای بابوبی تاتوتی ثاثوثی جاجوجی
حاحوحی خاخوخی دادودی ذاذوذی راروری
زازوزی ساسوسی شاشوشی صاصوصی
ضاضوضی طاطوطی ظاظوظی عاعوعی
غاغوغی فافوفی قاقوقی کاکوکی
لالولی ماموی نانونی هاهوی واووی
یایویی

حاشیه بر خانه‌ها و غیرهم بطریق نوشته که در خوانند
اطفال دبستان سهولت حاصل گردد

آ ا أ إ آ آ أ أ

ترتیب اول در تصنیف حروف قاعده

بدانکه حروف را در وقت ترتیب نصف می‌نویسند در اوایل حروف و در آخر تمام نوشته می‌شود و (ا) در هر جا منفرد می‌ماند

اشکال مناصفه حروف

ا ب ت ث ج ح خ د ر س ص ط ع ف ک ل م ن و ه ی

همین حروف در اول و در آخر تمام است مثلا (قفس عبث) وغیرهم و تغییرات اشکال حروف (ب ت ث پ و ی) وقتی که در اول ج ح خ درآید کاهی باین قاعده می‌نویسند (بجر تحر ثخر پجر یجر نخر) و (ک گ) در وقتی که بالف و لام چسپیده شود باین طریق است کل کا (د ر ز م) در هر جا بصورت اصلی بماند

بدانکه ترتیب را با چهار وجه بطریق اختصار نوشتیم

اول دو حرفی ب ب ت ب ث ب ج ب
س ب ص ب ط ب ع ب ف ب ک ب گ ب

جمالت آفتاب هر نظر باد

ترتیب دوم سه حرفی

مب نب هب یب

بیب جیب دیب سیب صیب طیب

عیب فیب کیب لیب میب نیب هیب

ترتیب سیم چهار حرفی

جعفر امجد اشرف گلشن سعفص

ترتیب چهارم پنج حرفی

مصطفی مجتبا کتب منصب

ترتیب ما بقی حروف همین قرار است اول نصف آخر تمام نویسند

در بیان مصادر افعال است

بدانکه مصادر بسیار است لکن ما در اینجا بجهة تعلیم صبیان از مصادر افعال شروع میکنیم مصدر بر دو وجه است آنست که از آخر کلمه آن (ت ون) و یا (دن) بیرون میآید مثل زدن و رفتن و ازین مصدر همه افعال بیرون میآید و از آن فعل ماضی و فعل مضارع و امر و نهی و اسم فاعل و اسم مفعول و غیرهم

زخوبی روی خوبت خوبتر باد

تولید میشود (جحد و استفهام) مصدر رفتن

فعل ماضی که بمعنی زمان گذشته است این است

				حال
رفت	مفرد غائب			میرفت میرفتید میرفتی
رفتند	جمع غائب			میرفتید میرفتم میرفتیم
رفتی	مفرد مخاطب			استقبال
رفتید	جمع مخاطب			میرود میروند میروی
رفتم	متکلم وحده			میروید میروم میرویم
رفتیم	متکلم مع الغیر			حال و استقبال

خواهد رفت خواهید رفت خواهی رفت خواهید رفت خواهم رفت خواهیم رفت

وجه ثبوت فعل ماضی حرف (ه) در آخر کلمه آورند رفته رفته اند رفته رفته اید رفته ام رفته ایم

جحد که بمعنی انکار فعل است حرف (ن) را در اولش آورند مثلا نرفت الی آخر جمیع افعال استفهام سؤال جهة فهمیدن است چنانکه از کسی سؤال فعلی میکنند (زدن) هم باین قاعده است

هر سبزه که سر خاک برون آورد

با جمیع افعال مگر در مضارعها صوتا تفاوت دارند و در رسم معنی

امر	بزن بزنید	مفرد جمع
نهی	زن نزنید	مفرد جمع

پس صرف و اعلال هر چه دائر با فعال است بقرار مزبور است که گذشت و در بعض جاها (می) که علامت مضارع است از اول میاندازند گاهی با اضافه (ب) و گاهی بی آن می نویسند تفاوت در معنا نمیکند مگر تغییر و تبعیض صورت مثلا برفت برود رود

پس شروع میشود بنگاشتن شطری از مصادر

افعال مصدرها

گفتن بستن رستن خستن جستن شستن گسستن شکستن نشستن دوختن سوختن فروختن افروختن آموختن اندوختن پختن ریختن بیختن انگیختن گسیختن ساختن باختن تاختن آختن افراختن پرداختن انداختن گماشتن داشتن افراشتن انباشتن نگاشتن انگاشتن

بس از مرو ز زمانم الم هجوم آورد

پنداشتن گذاشتن گذشتن خاستن خواستن رفتن گرفتن کشتن گشتن هشتن خفتن سفتن شفتن شکفتن آشفتن کوفتن نهفتن آفتن گریختن گسیختن گداختن ساختن نواختن آمیختن گماشتن تافتن بافتن یافتن گریستن نگریستن

نوشتن آراستن	مصادر دال و نون	پیراستن پذیرفتن

خایدن چاییدن خندیدن خوابیدن گردیدن گرویدن گذاردن آمدن خروشیدن نیوشیدن کوشیدن پوشیدن دوشیدن نوشیدن مکیدن سابیدن زائیدن رستیدن جنبیدن چسپیدن نهادن شائیدن لیسیدن خسپیدن خنکیدن عریدن تابیدن دریدن بریدن دیدن طریدن پریدن رسیدن رمیدن طپیدن چمیدن خمیدن خطیدن گرلاندن فهمیدن آزردن بردن سترون سپردن کشیدن خزیدن خریدن نویدن کوزیدن ریدن نوردیدن پوییدن پوئیدن رسیدن سنجیدن گزیدن گزیدن جوشیدن روئیدن بیدن لغزیدن رنجیدن خشکیدن خواندن زدن جنبیدن

پیمودن زدودن | برخیز و ره سکو کراپیشه بکن | فرمودن

خلیدن تپیدن ترکیدن تفیدن دریدن بخشیدن رقصیدن باریدن تازیدن
نازیدن آزمودن آرمیدن باریدن خاریدن ماندن نالیدن مالیدن
سگالیدن جمیدن جنبیدن نمودن ربودن کشودن درودن سرودن
ستودن افزودن آلودن پالودن شنودن بخشودن غنودن بودن
نمودن سودن آوردن زدن شدن مردن خوردن افشردن افشاندن فرستادن
راندن ایستادن افکندن تاپیدن کشادن فتادن ستادن دویدن

فعل لازم و متعدی

فعل لازم آنست که فعل از فاعل گذشته بمفعول نرسد مثل رفت زید
و متعدی آنکه فعل از فاعل گذشته بمفعول برسد مثل زد زید عمرو را

در اسما اشارات و لحاظات تشبیه

چه چون چنان چنین همین هان همانا مانا گویا

افهامات

را در از به با بی ته بو که است

مفردات و جموع اشارات

غافل کاهل خردمند دانا حکیم
دشمن مؤید خبر مطلع
منتظر آگاه خبردار فرض
دین دانا فرخدار فرخواه
طلب طلبکار جنب سند
نسک سزاوار اسناد
فتح جمع فتوح
کاغذ نوشته
تنبیه

سه نور اشعاع افزاید

آنو آن آنها ایشان آنان این اینها اینان من ما
تو شما که کیان کها

تعلیم قواعد خط نستعلیق است که نقطه کبری شده

ترکیب

تنبیه نقطه
مراسله رسالهٔ رسیده نامه
مکتوب زبور رقعه فرمان
حکم احکام فرمان فرمان
مرسول رسیده نوشته
مرقوم معلوم مفهوم
مقصود مقاصد مطلب مطلوب
مطالب مضمون مضامین احوال
احوالات حال حالات
کیفیت

ملک اقلیمی بگیرد پادشاه

اسامی ماههای عربی

محرم الحرام	صفر المظفر	ربیع الاول	ربیع الآخر
جمادی الاولی	جمادی الآخر	رجب المرجب	شعبان المعظم
رمضان المبارک	شوال المکرم	ذیقعدة الحرام	ذیحجة الحرام

اعداد فارسی

یک دو سه چهار پنج شش هفت و هشت نه ده
یازده دوازده سیزده چارده پانزده شانزده هفده
هجده نوزده بیست سی چهل پنجاه شصت هفتاد
هشتاد نود صد دویست سیصد چهارصد پانصد
ششصد هفتصد هشتصد نهصد هزار ده هزار
سه هزار چهار هزار پنجهزار شش هزار هفتهزار هشتهزار
نه هزار ده هزار بیست هزار سی هزار چهلهزار پنجاه هزار
شصت هزار هفتاد هزار هشتاد هزار نود هزار
صد هزار دویست هزار سیصد هزار چهارصد هزار پانصد هزار

فصل فضول عمل تقویم
فضیلت تقاضیل
مدلولات اوزان و ادوار
منه بجات
انبه ملاعب وصول
بیکسه دامیش بنی سیه
جای زین محل مکان
باغ حدیقه روضه ریاض
چمن گلستان گلشن
نوروز عام

همچنان در بند قلمی دگر

شش صد هزار هفتصد هزار هشتصد هزار نهصد هزار هزار هزار

اعداد هندسه

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰		
۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰				
۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰	۲۰۰۰	۳۰۰۰							
۴۰۰۰	۵۰۰۰	۶۰۰۰	۷۰۰۰	۸۰۰۰	۹۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰					
۳۰۰۰۰	۴۰۰۰۰	۵۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	۷۰۰۰۰	۸۰۰۰۰	۹۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰					
۲۰۰۰۰۰	۳۰۰۰۰۰	۴۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰	۶۰۰۰۰۰	۷۰۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰						

حساب دینار است

ن ع ع ل ر ب ت ب ت ط ط ط ط ط
ل ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط

مخفی مخفی
زن زنجاب طاوس
کلنگ جا بمرغ فنا
رنج عقاب مرغابی شبپره
مگس پشه زنبور عنبور
مار مار ابلا عود زیا
بم ریاب بیانه رود
مار خوانسنده دانشده
بازنده

لباسی با قیمت بر قامت دل

[illegible]

وپانصد هزار تومان یک کرور است

جهان ای برادر نماند بکس

بعد از دینارات مثقال

[illegible]

دلی دارم خریدار محبت

صورت حجت قرض الحسن عند المطالبه

اقرار شرعی نمود عالیشان احمد بک ولد محمد بک بر اینکه مبلغ
ده تومان رایج بازار از مال خاص خالص خیر الحاج حاجی محمد بر ذمه
ورقه مقرر بر بور دین ثابت و لازم است و انشاء الله تعالی عن قریب
بدون عذر شرعی ادا و کارسازی نماید تحریرا فی ۱۱ شهر رجب ۱۳۰۰

هرگاه عند المطالبه نباشد مدت می‌نویسند

صورت معشر طاچه

بفروخت بر دو شش ثمن از حالتحریر الی انقضاء مدت یک ماه تمام عالیجاه
محمد بهراه فلان بیان تمامی و مسکی نصف شایع یکقطعه خانه با غچه واقعه در محله
ویجویه محدوده بملک فلان و فلان و بشارع من الطرفین بالبلاغ شرعیه واحق
هر فیه عن الضرر والمدخل در عوض و مقابل مبلغ یکصد تومان رایج بازار
که وجه مزبور را در ختام وعده مع مبلغ دو تومان وجه اجاره شرط طه
ادا و کارسازی نماید و مینویسد شرعیه پنجاه جاری ۱۳۰۰

صورت قبض رسید است

کز و گرمست بازار محبت

مبلغ دویست و پنجاه تومان از بابت حواله تعرب صحیحه انجا قانیه
میرزا علیخان سرهنگ بتوسط عالیجاه محمد بهراه حسن تجار المسیحه
خواجه گرگین تاجر و صدور عایر اینجانب بنده درگاه فلان کجه رفته

تمسک و تخطی

مبلغ هشتاد تومان رایج بر ذمه از مال خاص و خالص عالیجاه فلان بر ذمه
اینجانب دین ثابت و لازم است و انشاء الله تعالی بعد از منقضی مدت یکسال
تمام بدون عذر ادا نمایم

قبض دیوانی

لواصل

از بابت قسط اجاره فرد فلان قسط اول از چهار قسط
الثانی

مبلغ یکهزار تومان قسط رایج است
بتوسط فلان و صدور عایر اینجانب کجه

دوستا موسم بهار رسید

تمسک

طلب

عالیجاه فلان از جانب از صاحب زر بجانب
مدت دو ماه کامل
تا تا

تومان

مبلغ سیصد تومان رایج است

ف

انشاء الله تعالی وجه مزبور را در اتمام مدت مسطور
ادا و کارسازی نمایم بتاریخ ماه سنه ۱۳۰۰

ولایت شمیم

برات

صورت مقاوله نامه فیمابین تجار

دیریست که از درد جدائی بانام

اقرار نمود عالیشان آقا احمد جلودار بر اینکه از فلان تاجر
معادل دویست عدل مال کرمان عدلی بقرار یک تومان کرایه کرشه
از تبریز تا تفلیس از حالا تحریر بغایت مدت یک ماه تمام عدلهای مزبور را
حمل و نقل تفلیس نماید هر گاه در اتمام موعد تخلف شود عدلی بقرار
پنجهزار دینار روجه کرایه دریافت دارد و عدلها را هم عیناً و سالماً
حمل و نقل محل مزبور نماید

صورت التزام نامه

ملتزم گردید میرزا حسینعلی بر اینکه فلان که مدیون فلان
کس است فردا اظهر سی مدیون مشار الیه را در دار الشرع انور
حاضر دارد و هر گاه اختلاف در وعده ظاهر شود مبلغ پنجاه
تومان بساوات داده باشد

صورت باطل نامه

مطابق تاریخ فلان سنه هزار و دویست هجری یکفر اتمک مبلغ یکصد
تومان قرض ذمه عالیجاه مجدت همراه فلان که در نزد اینجانب بود مفقود گردیده

نیست کیسوی ترا دوده خبر آه

دو وجه سند مزبور را در تاریخ حال مع وجه اجاره و با اتمام در یافت داشتم
هرگاه سندی دائر باین هفته بتاریخ فوق از کسی ابراز شود از درجه
اعتبار ساقط و باطل است و همین نوشته باطل نامه بجهة سفری ایالت داده شد

که عند خروجه غیر حق مجاب دارد

سند تجارتی

در تاریخ حال بمبلغ دویست و بیست و چهار تومان را اقل التجار فلان
از فلان بعنوان قرض تومانی بقرار یکصد دینار گرفتم بمدت یکماه تمام
و هفت صندوق مال فلان سربسته در نزد مشار الیه بشرط است
ان شاء الله تعالی در سر موعد وجه مزبور را مع اجاره مزبوره کارسازی
داشته و صندوقها را پس بگیرم در صورت تخلف در وعده هر روز
تومانی بقرار ده شاهی تنزیل تجارتی بمشار الیه داده باشم

برات تجارتی

دوستا شروح در تفصیل علیحده است که صورت کار شیخی

در دامنش آویختم از روی نیاز

و زحمت میدهد که بمبلغ چهار صد تومان وجه رایج صاحبقرانی در اینجا
جهة بعض لوازم از عمده التجار فلان اخذ و دریافت داشتم و این نوشته
که بمنزله برات است بموعد بیست روز بعد از رؤیت بمشار الیه داده شد
وجه مزبور را در سر موعد بدون حواله صراف نقد بگماشته تا جزء مزبور
که همین برات در دست دارد کارسازی دارید تحریرا فی شهر شعبان ۱۳۰۵

صورت عنوان که در مکاتبات مینویسند

امناء دولت را که مراتب وزارت را دارند از جمله مقرب ترین را که سپهسالار
و صدر اعظم وزارت جلیله خارجه و چند نفر که درجه امارت و تقرب
حضور سلطنت بیشتر دارند حضرت مستطاب اجل اکرم و افخم خداوندگار اعظم
بندگان ارفع اقای فلان مدظله تعالی است

درجه دویمی را که امارت نظامیه را دارند

جناب مستطاب جلالتمآب یا فخامت نصاب امیر الامراء العظام معتمد السلطان
بندگان ارفع اقای فلان دام اقباله العالی است درجه سیمی که تیپ
و مستوفیان است سرکار مقرب الخاقان بندگان شوکتمدار اقای فلان

گفتم من سود از ده را چاره ز

درجه چهارم که سرهنگ و مقابل اینه درجه است

مقرب الحضرة الخاقانیه (عیسه) اسشد

درجه پنجم را

عالیجاه مجدت همراه عالیجاه عزت همراه

درجه ششم

عالیشان عزت نشان می نویسند

از القاب مخصوصی ملوکانه

حضرت اقدس همایون شهریاری شاهنشاهی روح العالمین فداه

ولیعهدی

حضرت اقدس سعد امجد ارفع فلک ولیعهد روحنا فداه

بشاهزادگان فخام که تقرب حضور همایونی

دارند

نواب مستطاب اشرف ارفع امجد افخم فلک بندگان خدا دکار روحی فداه

دام اجلاله العالی است

در گوی خرابات آجا چرا

در عنوان متن مکاتبات امنا دولت و شاهزادگان

که در مناصب با هم برابرند بیکدیگر تحادا

قدمت شوم فرمانت کردم روحی فداک

درجات سایره بزرگ بکوچک او کوچک بزرگ

و دوستانه علی مراتبهم

نورچشما فرزندا ارجمندا اعزا

قدوکا صاحبا مطاعا خلیلا

جعلت فداک مخدوما مطاع مطاعا

در القاب علماء بجناب مجتهد

بعرض مقدس بندگان جناب مستطاب ملاذ العجزه و کهف الفقرا مرجع الانام

والمسلمین آقای آقا میرزا ملاذ الامانا اسلامیان پناها

معروض حضور مقدس میدارد

در باره سایر علما

عالیجنابا فضایل و فضل آدابا عالیجنابا فضایل مآبا عالیجنابا

قدسی نصابا ....

باده خواران صاف طینت میشوند

در عنوان متن عرایض بمحل سلطنت کبری
و ولایت عهد
فرمان خاکپای جلوه‌آرای مبارکت شوم
بمقرب ترین امنای دولت که لقب حضرتی و جنابی
دارند
تصدق حضور مبارکت شوم
تصدق شوم
بعلمای ملل خارجه که مسیحیه اند از جانب دولت
و نوآبان او
بخلیفه اعظم
جناب کیاست و دستگاه جلالت و فخامت پناه مروج طریقه مسیحیه و حامی
معالم الروحانیه
خلیفه اعظم
کماشتگان خلیفه بزرگ را
جناب نیابت و دستگاه عمده العلمای مسیحیه و زبده الروحانیین خلیفه
ملت فلان مقیم فلان شهر
در مکاتبات قاعده آنکه شخص باید در همه جا طریقه ادب را رعایت و متواضع
بشود و بزبان پیان خامه مشکین شمامه راه موالات و یگانگی با عامه مردم بگشاید

موالات
مودت
مولفت
وصلت
وصال
تواصل
وصول
پیوستن
جدایان
اتصال
دران
پیوستن
قرض
قرضخواه
مقروض
قبض
برات
بجنت
شادی
سرور
فرح
سرت
ابتهاج
جبور
خوشوقتی

میروی التفات میکنی

بحضور قونسول های دول خارجه عنوان عریضه از جانب
تبعه خودشان

بحضور عدالت دستور جناب جلالتماب بندگان شوکتمند خبرال قونسول دولت
بهیه فخیمه علیه)
فلان مقیم فلان عریضه از جانب فلان است
تصدقت شوم

در عرایض و نوشته جات و مراسلات تجارتی
عریضه بدولت علیه)
قهرمان عریضه داشت فلان
قربان خاکپای جلوه‌آرای مبارکت شوم
کمترین غلام جان نثار
قریب مدت دو سال بود که جهة تحصیل نسبه فرانسه و انگلیس و تمسه و کسب و
قوانین نظامیه و طب در پاریس در معلمخانه دولتی سعی وافر نموده و در امتحانات
تصدیق نامهای مقدره داده اند الحال که تحصیل بود دعا باستظهاری
مراسم شاطر و عواطف کامله بندگان حضرت اقدس همایون شاهنشاهی اعلی الله
سلطنته الجبری معاودت بمقصد شده و عرض مراتب را

حالات
خانه
لانه
دانه
شانه
آشیانه
آشیانه
روشن
روشنائی
پیمانه
خلقت
دیجور
تاریک
مادر
برادر
خواهر
خاله
خاله
عمه
خانه
همسایه
رضاعی
شکاف

دو شیشه شراب خورده بود

در حضور انور عاکفان سدهٔ علیا واجب دیده جسارت بعرض ورزید

لله در الله تعالی

عریضه به نیابت وزارت خارجه

نقد وقت شوم گشتن منبلغ دویست تومان اصلا و یکصد تومان

فرضا از فلان بموجب تنگ دیوانخانه مبارکه طلبدار دو ندت مدید

از نموده تنگ منقضی گردیده لدی المطالبه فضاحی و استنکاف مینماید

این روزها معادل صد تومان برات بعنوان مشار الیه از جا حواله

داده اند که دو روز بعد از این نقد آماده خواهد شد استدعا از کرم عمیم جناب

بندگان پناهی آنکه محض ملاحظه طرف معدلت و حقانیت امر و مقرر فرمایند

که وجه برات را عاید نکنند تا مواجه در حضور مبارک تسلیم تنگ

نموده در سایه مراحم سرکار عالی حق لازمی خود را دریافت دارم واجب دید

جسارت نمود

در نوشته جات مودت آمیز است

خدایتشم کهن شود همه کس را بروزگار الفت مگر مراد جهان

دوست نباید ز دوست در گله باشد

خدا او لیست زیادت گرات خامه و دولت خواستم که عریضه نگار

شوم خجلت استیلم گرفته بمضمون این فرد ممنوع شده ام سهار اچه یارا

که در بزم انصاف عریضه بخوانند انوز نویسند ولی بمفاد این عریضه

که الکاتب نصف الموامله فدم جسارت پیش گذاشته بعرض

اینمختصر پرداخت میدانیم از کم لطفی سرکار عالی بچه زبان شکوه نمایم

و بچه قسم در محضر جناب عالی عرض احوال نمایم که در قلب مبارک وهمی پیدا کنند

مودت نامه دیگر

مخدوم من ای آنکه مرا در دو عالم مانند تو یکیار

وفادار نباشد وفات آدم کماشته ام یافت نشده اید نمیدانم

چون یونس در بطن حوتی و یا چون ادریس در سیر عالم ملکوتی

که غیبت تام نموده کماشته را دل از مقصود بازگشته و دوست

بغروب مانده که چنان بچیدن بساط عشرت بتجرد موقوف بود در سالهٔ

شریفه یا رسول نامعقول و اصل و از تو ید فیوز فیض حضور امید و رسی حاصل

گشت بفلا برخیز با عیش بخشای اندر طرب باز سرای ای بخت فرخنده

کرم عشرت بودم و نگذاشتی

روزه برگو ای یار هلال چه بمبارک متوقع است که بشرف قدوم
چنانکه مقرر خواهند فرمود تا وقتی در وقت و فرصتی در هنگام اگر بشرف

مودت نامه دیگر

فدای وجودت کردم از وصول تعلیقه شریفه مژده
سلامتی مزاج بهاج الکمال ابتهاج رخ نموده از اظهار عواطف جبلیه
و شمول مکارم سنیه موجب مزید مفاخرت و استظهار بمراحم شامله
و توجهات کامله از جمله الطاف عالی غماض از قصور املاء و انشاء بملاحظه
سوابق معنوی فرموده بتشریف پیانات محتوی بر تشیید مبانی محبت
بود آرایش و اندراج یافته نهایت امتنان و شکر انعام فوق
التصور حاصل آمد و فور الطاف عالی در حق مخلص ارادت شعار بی
و خارج از حوصله اضاح و توضیح است احتیاج بعرض دیگر ندارد

در مراسلات تجارتی

دوستا مهربانا اولا انشاء الله مزاج وهاج در کمال صحت
و استقامت است و ملالتی در خاطر شریف ندارد و از چاپار گذشته

مرد نباید که شک و حوصله باشد

تفصیل حالات زاکمات شد ضمناً شمه برات یکهزار روپیه تومان را
که یک ماه قبل بعنوان خیر الحاج حاجی محمد رضا کرده بودی نوشته بودم و در
اینگونه مهمات ملاحظات سوابق و لواحق را بعد از امانت و هر کس را بقدر
قوه تجارت داده و ستد باید کرد که بالآخره مورث ندامت نشود این
قبیل کسان را قوه بضاعت آن نیست که در یکمرتبه این وجود کثیره را بالکل
بعنصب حمایت نموده بعد از تعیین تکلیف خود را منفضح و تهیدست بگذارد و بهمین
وجه برات مزبور را قبول نموده برگشت کردم نه باین معنی که سلب اعتبار
از شما کردم بلکه تنبیه برادرانه است که در اول تجارت بشما نمودم
نباید چنین اینگونه تهمات و مشقات بخش خاطر حاکم و در همه
حالات و در جمیع امور عقل و شعور طرف وقت و عاقبت بینی را

خطه و مرعی دارند

مراسله تجارتی

نور چشم عزیز جهت
از مدتی است که بمکاره رفته اخباری حالات
خود اینجانب را اخبار و اطلاع نداده و از خطه خبات فروش لها

از آن کمگشته مسکین نشان کو

نوشته اید که مستحضر بوده موافق آن عمل شود چنانچه اپچاپار
سابق اخبار داد که در دهم ماه شوال سال چهل و سه ای صندوق
اعلا و پانصد هزار عدد پوست روباه کوهی که مال اعلاست راهی
نموده و از چاپار مزبور فهمیدات خریدی آنها نوشته ام البته کاغذ
مزبور تا بحال بملاحظه شما نرسیده و از احوالات اطلاع نیافته اید
البته در هر صورت مراسم دقت و شیوه هوشمندی که در ادای داد و ستد
مکاره شما هست مراعات نموده طوری نمایید که سالی هرگاه منفعتی نشود
خدانکرده ضرری هم منظور و ملاحظه نگردد و هر هفته چگونگی حالات را نوشته
اعلام دارید

مراسله تجارتی

صاحبا رقیمه کریمه بصوب چاپار فرنگ رسیده و از مضامین
مرحمت آیین و ارسالی سی و دو عدد وبانی کریمان اطلاع و اشعار کامل حاصل آمد
بقرار اخبار نامه فخر الحاج حاجی آقا جعفر تفرشی مالهای دوره دویم همین ماه
بکمکخانه طرابزون وصل یافته انشاء الله تا هفته آینده بتبت چاپ

بدل گویم که غمها خواش همنش گفت

مشار الیه ایفاد اسلامبول خواهد شد در حین وصول اطلاع در مخبر جنابعالی
داده می شود و جهة کندرخت مال سواج اوغلی آقایان تجار تبعه دولت
علیه ایران دو هفته است که مجلس کمپسونی منعقد ساخته و طرف
ملاحظه عمل کندرختی در تحت مذاکره گذارده اند و خیال حضرات مشار الیهم
گویا بجانب بقرار اسهام ایشان سهمی قبول دارم چون استشارت
اینگونه امور همه در در خدمت سرکار سامی واجب بود لهذا عرض
مینماید هرگاه دخالت و مباشرت باین عمل قرین مصلحت و وقف
صوابدید ملاذ ما تعالی است دو کلمه از چاپار آینده مرقوم فرمایند
و دلیرانه از روی بصیرت کافی رضائیت داده شود و سفارش نامه
از عمل لازمی هم صادر و بعهده جناب فخامت نصاب وزیر مختار دام اقباله
فرمایند و در موارد متفرقه مراسم حمایت و تقویت را بهند دول نمایند
و الا ترک مقاوله و مذاکره اینمعنی نموده باشم جهة اطلاع سرکار و استیذان
از رای عالی عرض و رخصت داده شد مستدعی است که اهمال و جواب بعلیه
جهة اینفقره جایز در روند انشاء الله خفت در مجلس مرقوم

چو او پیش نظر باشد زبان کو

در قواعد تحریر شکسته است

عریضه بقونسولگری

بحضور معدلت دستور جناب جلالتمآب بنگران خیر بال و تسعی دولت علیه بهیه فخیمه روسیه مقیم دارالسلطنه تبریز عریضه از جانب کمترین فلان قراباغی تبعه دولت علیه روسیه است

تصدیقات شوم کمترین غلام شش ماه قبل در مقابل مبلغ چهار تومان بموجب سند جمهور و مهر دیوانخانه مبارکه که از علیجاه بجدت همراه مقرب الحضره العلیه فلان سرهنگ هشتصد خروار گندم مسلمانان ابتیاع کرده و بمقاوله نامه معتبره موثق تصدیق دیوانخانه مبارکه بهمانقرار طرفین راضی شده ایم الحال ادعیت کنم فی الجمله ترقی دارد وقت حصول محصولات الکن مشار الیه از مدلول مقاوله نامه بزور نخوی و تعدی در حقیت کمترین مبلغ استدعا از کرم عمیم بندگان جناب شوکتمدار که محصول حمیت از جاری الدعی مقرر شود و طلب کمترین تقدیر مع تنزیلات که نشته را الی حال سر دوانده و بانکه بروق قرار زبور جنس مقدار معلومی را بدون مسامحه برسد واجب بود عرض شد

من و اینجا و دل گمره درین کو

در مراسم املا و انشا با خط شکسته است

کسیکه در این جمله از معرفت بهره و حظی دارد لابد اجمله اکمال شعور تحصیل لغات و مفردات نماید و در ابهام و ابهام و بلد باطور الفاظ معانی و مطالب تسلط داشته باشد چنانکه مطلب را مختصر و مفید و شیرین چون شیر مضمون ادا باید کند و از عبارات مغلظه و الفاظ غیر مستعمله بپرهیزد و خط نویس خوش نویس شکسته و نستعلیق صاف پاکیزه حسن خط و تکلی سطور و در مجلس بقدر لزوم کتابچه دار که در اغلب وقایع الفرض لزوم دارد سوسبت کاغذ بعمل آورد و مطالب را چند اقتضی ندهد که خوانندگان از مطالب بی بهره بمانند باشاره رسم خلقت اسپهان کاغذ هر چه آمی اختصار اجمع کیفیت خلق عالی همه اوقات شیوه و جاذب اختصار دارد

و منظور دارند

در توصیف ربط است

ربط را معنی بسیار است بعد بخیال و معنی کتفا می شود اینکه ربط معانی

بگذار که بنده کمینم

بهمدیگر است که نقص در معنی و شبهات نداشته باشد ثانی
اطلاعات از مرانسم و فلیح مطلب نیست این هم حاصل نشیه مگر بوقوف
از قلعه صرف و نحو و معان و بیان صرف و نحو علم منطق را بدرن
بار دیگر از معان و از بیان گر ندانی این علم خسرو خارسخوکی تعفه
شرح آن و منشی سلاقه حافظه و طبع موزون باید که از سجاع و قوافی
و نکات و رموز تلاقت و ذلاقت لسان و شیرین کلامی و اختصار و تمهید
مقدمات و کشف مقالات اظهار مطالب و افاده نماید چه
و جازت و حلاوت و نزاکت کلام موقوف و طبع موزون و بالالی در اری
شعر گوئی و سخنوری مشحون و مزین است چنانکه مطالب کلیه را مختصر و مفید
میتوان در یک فرد شعر شرح و ربط داد و دیگر از خشونت و تحکم و کبر و تقدم مبرا
و در هر مقام طریقه محبت و ملاطفت و ملایمت را سلوک دارد و در رشته
امر مهمی و در محل سوال و جواب است بدست طرف مقابل مدعی است
باشارات مبهمه ندهد و چنان شود که بازبان سحار خامه
طبع توان بر نشر

قمر آینه آفتاب صور گیرد

با عامه مردم علی هر انهم بکشایه

حکایت

آورده اند که در دیار عرب شهریاری بود با حشمت و جاه و شوکت
و دستگاه با کمال عدل و انصاف بار عایا مدارا می نمود و روزی
دربارگاه سلطنت بر سریر دولت نشسته و وزرا از هر طرف از صدر
او صف بسته ملکسا زهر جا سخن در مهام ملکی میبافتند تا رشته کلام
بر ثبوت صف عدل و استقلال بنیان ملکت و جهانداری کشید یکی از
وزرای پاک ضمیر زمین خدمت ببوسید و گفت تا ملک را دور
چرخ میسوی را مدار است عمر و دولت سلطان بر مزید و پا
باد ثبوت صف عدل تا تواضع است بمقاد تواضع زکردن
فرازان گوست که اگر تواضع کند خوی اوست چنانچه متظلمین را
در بازه معدلت دولتی بیجا بحکم و ملا دمیتن کرده و عجزه را
در هنگام ضیق وقت استان همایون خسروی پناه معین
شناسند و استقلال بنیاد سلطنت هزار عدل متولد آنرا که عدل

فروزنده در شهنشاهیست

بسمع قوانین و صفات پسندیده است مملکت معمور از رصانت
بنای عدل و داد است و بدعات جور مخرب ارکان مملکت پس
خصایر برایت عقل وزیر آفرین خوانده و ملک فراخور لیاقت
و شایستگی او خلعت رتبه کامیابی بخشید

حکایت

نوشیروان را گویند که پادشاهی بود با فر و شان و شهریاری بود
مجلل و دلیشان چنانچه دلیران اطراف عالم از نهیب دوربا
سطوت و صولت بیاول سعدلتش سر در گریبان اعتزال می کشیدند
و از نفوذ محاسن مآثر عدل و دادش شاهین را با صعوه رفق سازش
و گرگ را با میش طریق آمیزش بود وقتی که در دیوان عدل می نشست
قرار اقدم تقدم در تقدیم عرایض حالات خودشان از اغنیا
پیش و مراعات ایشان از تقدم میدانست

آری چنین کنند سلاطین بعدل داد زو نزد که ظن حسن نمود از دیاد شان

مه و خورشید بطارة است

حکایت اقل خلیقه ما قلم نیقه که در ایام طفولیت مشغول کسب
و تحصیل و در خدمت استاد کامل و معلم فاضل مغفور روح الله روحه استفاضه
فیوضات روحانی بوده و در سن چهارده بشوق سیاحت اطراف و مشاهده
اوضاع دول و قوانین ملل افتاده و عزیمت ممالک روم و ایتالیا کرده
خاطرم گردید و وارد شهر قسطنطنیه گردیده و در آن سواد اعظم که محل و مجمع
انواع ملاحت آثار تمدن از هیئت حالات اهالیان لایح بود در رفق مرابطت
سودت دست داد از آنجا که مؤثر خیر تر افکارشان موقوف بر تربیت
ابنای آدم است بشغلی که کفایت مخارج و مصارف شخصی بود محول
و مرجوع داشتند تا تربیت حتی الامکان را از مساعی جمیله خیر خواهان
و فایز و مامول گردیده از جمله تحصیل تنظیمات و قوانین ملکی و ملتی در ممالک
دول متمدنه مجری است خود را بمرتبه کافی رسانیدم چنانکه فیمابین اسیر شاهنشاه
انصفحات بادکات اشتهار یافتم در پاریس و لندن دو پایه
و اتن و صربستان مدتها از روی بصیرت سیاحت
سیاحت با ایران نمودم که فراخور کاردانی و کفایت خود و در سایه

شاهرا به بود از طاعت صد ساله زهد

کرمت کارگذاران دیوان اعلی شغل تحول و بدان واسطه عرض خدمت

نماید

تنبیه طالبان علوم و فنون یعنی متعلمین مکتب را

که خیال ترقی دارند اولا باید فکر و هوش خود شان را از لهو و لعب

قطع کرده با وقت تمام مظهر تعلیم معلم خیرخواه بشوند و هر کلمه که

در باب تعلیم و تدریس از زبان معلم جاری گردد چون در گوش

کرده و هیچ وجه آن را فراموش ننمایند و طالبین را حق لازم است

اگر وقتی از اوقات معلم از جهت پریشانی حواس سهوی در تعلیم رود

فوراً شاگردان آن مطلب را از و قبول نموده استفتاح نمایند

که این معنی موجب افزایش و ازدیاد میل در تعلیم استاد میشود

و نهایت شرم و حیا و ادب و رعایت احترام

با معلم رفتار کنند زیرا که معلم پدر روحانی است و از خشیت

تادیب افضلیت پدران جسمانی دارند و در صورت اجرای این مراتب

سرمایه رستگاری بالاخره ثمره سعادت ابدی خواهد گردید

بر میکده تقدیر میفروشیست دلم

حکایت

پادشاهی بود جور پیشه که تیشه ظلم بنیان مملکت برکندی

و پشتیبان ملک را خراب کرده بار ناپسرش که ولیعهد او بود

و آوازه ولایات بحسن تدبیر و معدلت او موقوف بود نصایح مشفقانه

در علانیه و سر در خدمت پدر کردی بهیچ وجه تاثیر نیاورده

رفته رفته پایه ظلم را مشتعل و اساس جور و حیف را تشدید کرد اهالی

آن ممالک از تعدی او بستوه آمده و اجماعا در قصه هلاک او افتادند

و بازدحام تمام روی بحرم سرای پادشاه آوردند پسر که بصفت عدل

و انصاف موصوف بود و در مقام رجا و التماس برآمده ایشان را

برگردانیده و معاهده کرده و قرار گذاشت که اهل و عیال خود شان را

برداشته از آن ولایت بحمایت دولت آخری بروند

پس شب حرم سلطنت را برداشته از شهر بیرون آمدند و راه بیابان

گرفتند میرفتند تا بجنگلی رسیدند که سنگی بر ایشان غالب

آمده پیش طاقت مقاومت نماند بود پسر آنها را در آنجا گذاشته

مطوف حجاز

رحمت عم مروت نهاد

عدل عدالت معدلت

دارد تجاوزت شجاعت

فصاحت بلاغت حجت

هزار سبب نه تا بکه بلاغ

سید الحاج بلاغ

سید بلاغ بلاغین

آنانکه خاکرا بنظر کیمیا کنند

بجهت تحصیل آب و نان روی در میان گذارده میرفت تا بسر چشمه
رسیده از اسب پیاده شد و دست و رو را شسته از کوشکی راه بخواب
استراحت مشغول شد بعد از ساعتی بیدار شد از اسب خود را ندید
بطلب اسب بهر طرف میدوید تا بالای پشته در آمد باطراف
صحرا تماشا میکرد ناگاه چشمش در دامن کوه باژدهائی افتاد که چشمهایش
مانند مشعل میسوخت و شاخهای قوی داشت پس شاهزاده از ترس آن
اژدها خود را بطرفی کشیده و تیر و کمان از کتف در آورده تیری در چله
کمان نهاده از طرف پهلوی سر دو چشم اژدها را هدف تیر کرده
و تیر را از چله کشاده و تیر بچشم اژدها بر خورده هر دو چشمش را فرو ریخت
و بخاک غلطید شاهزاده از کوه بزیر آمده سر جانور را از تن جدا نموده
و چند مرغ شکار کرده بکباب کردن مشغول بود چند نفر از راه در رسیده
اژدها و شاهزاده دیدند متحیر ماندند بخدمت شاهزاده آمده و خدمت
بجای آوردند پس شاهزاده احوال پرسید گفتند که ما از مردم
ولایت خاور زمین میباشیم و همین اژدها مدتی بود که در این اطراف

بس تازه حریفیست مخیر

سکنی گرفته و بسیاری از مردم تلف کرده و خوف خلق درجه بود
که سه سال است راه تردد باین ولایت قطع و حیوانات بدشت و صحرا
سر نمیدهند و پادشاه خاور با آن همه حشمت و جبروت عجز بهم
رسانیده و عهد کرده است که هر کس شر این اژدها را رفع نماید دختری
که در سراپرده عصمت و عفت دارد باو بدهد و بعهد خود گرداند
و چون شاهزاده احوالات را بشنید بفرمود تا چند عراده آوردند
و اژدها را در سر عراده گذاشته رو بشهر نهادند اهل شهر از بزرگ و
و کوچک ترک تا چیک بتماشا از قلعه بیرون آمدند پس شاهزاده بهمان
حالت وارد بارگاه پادشاه شد و پادشاه استقبال و نوازش کرده
مجلس عشرت شاهزاده گسترده و زر و جواهر بسیار نثار
او فرموده و در میان صحبت ملک خاور بعهد خود اقرار و وفا
نموده بعقد دختر فرمان داد و در ساعت علما حاضر و عقد دختر را
بشاهزاده بستند و بعیش و عشرت مشغول شدند باز پادشاه
در عالم مستی از اصل و نسب شاهزاده پرسید شاهزاده

خرقه و زهد و ریا برکنده

آهی دردناک کشید و گفت پادشاه بدان دادگاه باش من پادشاه
ایران زمینم ثمرهٔ ظلمی که پدرم برعیت میکرد اهالی روگردان نموده
و ما را از مملکت اخراج کردند و ما با حرایم سلطنت رو به بیابان
نهاده تا بجنگلی که در این حوالی است رسیدیم چون چند شبانه روز
بود که گرسنه و تشنه بودیم بجستجوی آب و آذوقه آنها را در آنجا گذاشته
و خود رو بمیان جنگل نهادم تا دو چار اژدها شده در انجام بشرف
آستان بوسی حضرت اعلا رسیدم چون پادشاه این را بشنید
دلش بحال او بسوخت و او را ولد آرزو داده و گفت تا کسان بطلب
شاه حرم که در میان بیشه مانده بود فرستاد تا آنها را حاضر کردند پس
مدتی بعیش و عشرت و کامرانی مشغول بودند روزی پادشاه
خاور با ایشان تکلیف کرد که هرگاه در این مملکت بمانند استراحت
باحترام بجهة شما متعین است و الا سپاه در رکاب شما
روانه میکنم که مستمرین ولایات خودتان را تهیه کرده باز صاحب
افسر و سریر آن ممالک بشوید شاهزاده زبان بدعای

در خرقه زن آتش به تصنع

و ثنای ملک گشاده و گفت اگر رای مبارک حضرت
شهریاری علاقه پذیرند بعد از وداع سپاه را مرخص و
عواطف کامله حضرت خدیوانه همنون و سربلند فرمایند پس
پادشاه ملتمس ایشان را قبول کرده بتهیه و تدارک و ساز اسباب سفر
فرمان داد و در مدت چند روز تدارک دیده روانه طرف مملکت خود
گردیدند تا آن حال سریر ملک از وجود سلطانی خالی بود
در نصف شب بازدحام تمام داخل شهر شدند و اهالی شهر
از خواب بیدار شده سپاه را چون بلای ناگهان در سر خود
دیدند لابد استیمان نموده از در اطاعت در آمدند
تا اینکه پادشاه دوباره تجدید عهد
عدالت بارعیت آن مملکت کرده
باستقلال و کامرانی
مدت تمام سلطنت
حکمرانی میکرد

ما زیاران چشم یاری داشتیم

حکایت دزدی از خانهٔ یاری چیزی بدید

صاحب خانه چیزدار و در نصف شب نشناخته او را بدست

محتسب سپرد نزد حاکم ببرند حاکم ببریدن دستهایش اجازت

داد صاحب دزد را دید که دوست است و دزدی نکرده است

مگر از جهت بی علاجی در خدمت حاکم شفاعت کرد و گفت من او را

بحل کردم حاکم گفت من شفاعت تو حد شرع فرو نگذارم

گفت کسیکه از موقوفات چیزی بدزدد قطع یدش لازم نیاید

گفت مال تو وقف نیست گفت من هرچه دارم وقف فقراست

پس حاکم روی بان کرده و گفت انصاف بده که دزدی از خانهٔ

چنین یاری گفت بخداوند در حالت ضیق وقتی از خانهٔ دوستان

باید دزدید که در زجر و سیاست هم طریقه ملاحظه را فرو

نگذارد

گرچه مانند کان پادشهیم

قاعده (ش و ت) هرگاه در جوهر کلمه

است خود معنی همان کلمه را دارد و هرگاه

جوهر کلمه نباشد یعنی عارضی بشود مثل قلمت

و قلمش از اسما را اشارات و خطاب است

و ام) هم بهمان قرار هرگاه جوهر کلمه نباشد

عارضی بشود مثل قلمم علامت متکلم وحده مع الغیر است

و در بعض مکاتبات است که جهة اختصار مقدمات

نوشته شد

مراسلهٔ مودت مواصلهٔ شما و صلی از مضامین

فرستیم

شناور کند غوطه در روی بحر

آن شعر و حالی از سلامتی مزاج بهاج کمال سرور

و نهایت جور رخ نمود

روحی فداک چاپار وارد رقیمه کریمه را آورد از اشارات

دلنوازش متضمن و ملاطفات تشیید مبانی مودت و اتحاد بود

کمال افتخار حاصل گشت و ضمنا

حمد و ثنا

از فصول ذریعه شریفه و اطلاع از سلامتی حالات بهجت

علامات شعف مفرط و مسرت بی اندازه بهجت بود

قرابت شوم

امروز که چهارم شهر جمادی است مفاوضه سامی و مشحون نامه گرامی

رسید و بشرف تقبیل آثار انامل فیض شمایل مقدم جنبه

جمال رسید و ادای بعضی آن

انکار انکار رسوا فضاحت

فتاح زر زیب زیبا

زیب سنبل دیب

زیب نقیب گران

کمان خفیف ازان

خیص خطا خطا ازین

گردش سبحه

صبا نوید محبت بسوی ما آورد

فرزندا نوشته شما رسید و از مندرجات آن مستحضر شدم

و از رفتار در معاملات و حرکات و سکنات آن فرزندی با همکاران

ممنونیت و رضایت کلی حاصل آمد و بهمین رسم اندیشه

مرضیه از آن فرزندی مطلوب است

نور چشما سابق از تفصیلات و اضحه مطالب چندی را ادا یافته

و ظن غالب که از این چاپار جواب برسد مقصود و نتیجه بر عکس شد

و حال آنکه وضوح خانگی نوشته بودم و بدون ساده چگونگی و تتمه فقرات

مربوز را بنویسید و تکلیف معلوم و مشخص شود و قتی در حالت شما

و تاثیر در قلب حضرت

برادر جبرانا انشاء الله مزاج شریف

با کمال صحت و استقامت است و کمتری ندارد بهمین چاپار

فصول و نوشتجات بهم اثری ظاهر نشد و در اطلاعات

بهره منتظر گفتیم

شناور
غوص غوص
غوص
شناسای
شناسای
تعاون
گفتگو
حرف سخن کلام
حالت
جادو کاذب دروغگو
صادق

میرود آب دیده همچون رود

تصدق شوم از آنجا که آستان مبارک ملجا
و امید گاه عجزه نیازمندان است ما بستظهار مراحم
کامله بندگان حضرت اجل اکرم افخم خداوندگار اعظم
روحی فداه مدظله العالی جسارت بعرض میرساند

بدرجه سپهسالاری

تصدق حضور مبارک شوم در هنگام تشریف فرمائی
موکب فیروزی کوکب اقدس همایونی بصفحات آورد پاچه دو ساله
مواجب و مستمری کمترین غلام جان نثار کربروات دیوانی صادر
والی حال بجهت حقی آنهار اعاید نداشته اند و در اوطاق نظامیه
مختصر عریضه تقدیم حضور مبارک گردید مقرر فرمودند که وجوه
بروات را چنانچه بمحل مهر و امضا رسیده عاید دارند
گمان باقی و الا معطل مانده استمداد عاز کرم عمیم بندگان
جناب مستطاب حضرت اجل روحنا فداه آنکه بهر گونه مقتضی مراحم
شامل است

در جمع جهان توئی مراسم

مبذول فرمایند واجب بود جسارت بعرض شد الامر الاعلی

در قواعد خط شکسته

دو بیت جمع مجموعه جمع الفاظ او فاقت
نظر کلک سکه سایه موت مودت و سجاد موت

[illegible]

[illegible]

این عهد نیک عهد که نازد بزور کار
دوران عدل ناصرالدین شاه تاجدار

در مدت
دو سه روز بجهة تعلیم صبیان جمع شد
خواهش از انصاف صنعت طبع آنکه
تا اتمام همین نسخه که چاپ شده تکرار
اقدام ننمایند

مؤلفه صدر را
محرره عباسعلی

قیمت جلد یکهزار و پانصد دینار است

9/1/6